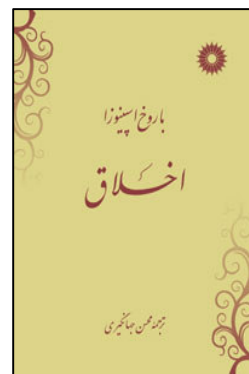


نظریه روان‌شناختی اسپینوزا (قسمت اول)

نفس

Spinoza's Psychological Theory (Part One)

Mens



- اخلاق

- باروخ اسپینوزا

- ترجمه: محسن جهانگیری

- مرکز نشر دانشگاهی

- ۱۳۹۰ (چاپ چهارم)، ۳۹۲ صفحه، ۱۰۰۰ نسخه، بها ۶۳۰۰۰ ریال

محمدتقی دلخوش

دانشگاه آزاد اسلامی

واحد تهران جنوب

بنام طبیعت‌آفرین

«به نظر می‌آید که اغلب کسانی که دربارهٔ عواطف و شیوهٔ زندگی انسان چیز نوشته‌اند، از اشیاء طبیعی، که به حسب قوانین عمومی طبیعت پیدا می‌شوند، بحثی نکرده‌اند، بلکه از اشیائی سخن گفته‌اند که در ماورای طبیعت قرار دارند. در واقع چنین می‌نماید که آنها انسان را به منزلهٔ حکومت در حکومت فرض کرده‌اند.»

آنچه آمد، عبارات آغازین بخش سوم کتاب «اخلاق» باروخ اسپینوزا است که به همت دکتر محسن جهانگیری (استاد فلسفه دانشگاه تهران) ترجمه و به کوشش اسماعیل سعادت ویراستاری و توسط مرکز نشر دانشگاهی در ۳۹۲ صفحه، برای چهارمین نوبت به انتشار درآمده است.

مروری بر اثر

اسپینوزا کتاب «اخلاق» را به ۵ بخش تقسیم کرده است. بخش اول: دربارهٔ خدا، بخش دوم: دربارهٔ طبیعت و منشأ نفس، بخش سوم: دربارهٔ منشأ و طبیعت عواطف، بخش چهارم: دربارهٔ بندگی انسان یا قوت عواطف، و بخش پنجم: دربارهٔ قدرت عقل یا آزادی انسان. مترجم با دیباچه‌ای به استقبال کتاب رفته و از پس آن در مقدمه‌ای سودمند، زندگینامه اسپینوزا و آثار او بویژه کتاب «اخلاق» را شرح داده است. در پایان کتاب، فهرست اصطلاحات فارسی، انگلیسی، لاتینی و فهرست اصطلاحات انگلیسی، لاتینی، فارسی، و منابع در دسترس خواننده است.

زندگینامه، جایگاه اسپینوزا و اخلاق

باروخ بندیکت اسپینوزا در ۲۴ نوامبر ۱۶۳۲ میلادی در کشور هلند در شهر آمستردام در یک خانوادهٔ یهودی به دنیا آمد. با آداب دینی تربیت یافت، اما در سال ۱۶۵۶ به محکمه‌اش کشانند و کافرش پنداشتند و لعنتنامه‌ای شدید و کم‌نظیر برایش نوشتند و از جامعهٔ یهود طردش کردند: «... ما باروخ اسپینوزا، را تکفیر می‌کنیم، از اجتماع یهودی خارج می‌کنیم و او را لعن و نفرین می‌کنیم. تمامی لعنت‌های نوشته شده در قانون بر او باد، در روز بر او لعنت باد، در شب بر او لعنت باد. وقتی خواب است بر او لعنت باد، وقتی بیدار است بر او لعنت باد، وقتی بیرون می‌رود بر او لعنت باد و وقتی باز می‌گردد بر او لعنت باد. خداوند او را نبخشد و

خشم و غضب خدا علیه او مستدام باد، خداوند نام او را در زیر این خورشید محو کند و او را از تمامی قبایل اسرائیل خارج کند. ما شما را نیز هشدار می‌دهیم، که هیچ کس حق ندارد با او سخن بگوید. . . کسی حق ندارد با او زیر یک سقف بماند، و در دو متری او قرار بگیرد، و هیچ کس حق ندارد هیچ نوشته‌ای از او را بخواند.» اسپینوزا این تکفیر را به چیزی نگرفت، و با خونسردی گفت: «این مرا به چیزی که نمی‌بایست انجام دهم وادار نمی‌کند.» برای امرار معاش به شغل عدسی‌تراشی اشتغال ورزید و در خانه‌ای محقر به خلوت نشست و به تحقیق و تصنیف کارهای علمی و فلسفی همت گماشت. وی در سال ۱۶۷۷ با مرض سل از دنیا رفت، و از آنجا که جز حکمت محبوبی نداشت، از خود فرزند و همسری به جا نگذاشت.

سعه و عمق اندیشه فلسفی اسپینوزا در زمان حیات و پس از مرگش نظر بسیاری از متفکران بزرگ را برانگیخت و حرکتی عظیم بوجود آورد. آنچنانکه گفته‌اند: «افکار دو قرن را تغذیه کرد.» هگل در ستایشی ویژه از مقام والای علمی وی، این عبارت باشکوه و پرمعنا را درباره‌اش نگاشت که «یا باید اسپینوزایی باشی و یا هرگز فیلسوف نباشی» انگلس فلسفه او را «بالاترین افتخار فلسفه زمان» خواند.

اگر در وارستگی و آزادگی اسپینوزا اتفاق نظر وجود دارد اما در خصوص مذهب و مشرب فلسفی‌اش آرای متضادی اظهار داشته‌اند: ضد دین یهود / یهودی مؤمن / ضد مسیح / مسیحی راستین / سرمست خدا / کُشنده روح و تباه‌کننده اخلاق / مثال اعلائی فضیلت / منکر خدا / منکر جهان / اولیای الله / شلایر ماخر با عنوان «مقدس مکفر» گرامیش داشت / هیوم «ملحد همه جا رسوا» خطابش کرده / شوپنهاور او را «ماتریالیست ناآگاه» خوانده / برخی ماتریالیست‌ها او را «مارکس بدون ریش» نامیده‌اند. اسپینوزا تا پایان عمر به تألیف و تصنیف پرداخت، بیش از ۱۰ اثر از او برجایمانده که از مهم‌ترین آنها کتاب «اخلاق» است. در این کتاب با روشی هندسی به صورتی بدیع و نظامدار، زمینه استنتاج نتایج اخلاقی که هدف غایی کتاب است، فراهم آمده است. این کتاب حاوی پخته‌ترین اندیشه‌های فلسفی اسپینوزا و به گفته کولریج شاعر نامدار انگلیسی، این کتاب انجیل او و بلاشک از امهات کتب فلسفی غرب است.

ارزش روان‌شناختی اثر

اسپینوزا در کتاب اخلاق با ارائه تعاریف، قضایا، براهین و نتیجه‌گیریها، تأملات فلسفی خود در باب اخلاق را با تحلیلهای روان‌شناختی همراه می‌کند، و از خلال این تحلیلهای به طرح روشها و ایده‌هایی می‌پردازد، که با نظریه‌های نوین روان‌شناسی همخوانی قابل توجهی دارند.

در فهم عواطف از روش طبیعت‌نگری بهره می‌گیرد. عواطف و تمایلات انسانی را موضوعی ارزشی تلقی نمی‌کند، و تحت عنوان فضائل و رذائل مورد بحث قرار نمی‌دهد، بلکه عواطف و انفعالات را واقعیاتی می‌داند که به حسب علیت طبیعی پدیدار می‌شوند، که باید به تبیین آنها پرداخت.

«اعمال و امیال انسان را دقیقاً همان‌طور ملاحظه می‌کنم که خطوط و سطوح و اجسام را ملاحظه کردم.»

شماری از ایده‌های اساسی که در اثر بدانه‌ها پرداخته شده، و فحوای نظریه‌های نوین روان‌شناختی را با خود دارند، از این قرارند: (۱) وحدت جسم و روان (نفس): جسم و روان ویژگیهای شیء واحد هستند. حالت‌های نفس بر حالت‌های جسمانی تاثیر نمی‌گذارند و متقابلاً حالت‌های جسمانی نیز در حالت‌های نفسانی تغییر ایجاد نمی‌کنند چه آنها صرفاً جنبه‌های متفاوت یک شیء واحدند. این استنباط با دیدگاه روان‌شناسی نوین همخوان است، بدین معنا که نفس (روان) و جسم (فرایندهای عصب‌شناختی)، دو دید از یک واقعیت وجودی هستند. (۲) اصل صیانت ذات و کوشش و میل (لاتین: «conatus»): اصل صیانت ذات را بنیاد همه عواطف می‌داند، که قابل تأویل به میل به زندگی (Eros) است. (۳) اصل گرایش به لذت و اجتناب از درد: میلی مبتنی بر طبیعت انسان و اصلی شناخته‌شده در روان‌شناسی است. (۴) توجه به ناهشیاری در زندگی روزمره: تحلیل علی از شکل‌گیری

عواطف و نقش ناهشیاری در مشکلات عاطفی، حرکت در جهت هشیاری برای اعتلای روانی و درمان عاطفی. نقد این کتاب، برای تأمل در میراث تفکر ارسطویی در باب «اخلاق» و سرنوشت و سهم متفاوت آن برای جهان غرب و دنیای اسلام، در بهره‌گیری از آن در شکل‌بخشیدن به بنیادهای نظری علم روان‌شناسی نوین است. همزمانی تقریبی «اخلاق» اسپینوزا و «گوهرمراد» عبدالرزاق لاهیجی (که پیش از این به همراه سایر آثار اندیشمندان مسلمان مورد بررسی قرار گرفت: بررسی کتاب از شماره ۲۲ تا ۳۰ این فصلنامه)، مقایسه و برآوردی نسبی از دست‌آوردها و توانمندیهای اندیشمندان دو فرهنگ متفاوت را برای مفهوم‌پردازیهای آغازین روان‌شناختی ممکن می‌سازد.

شرح مختصر اثر: طبیعت و منشأ نفس

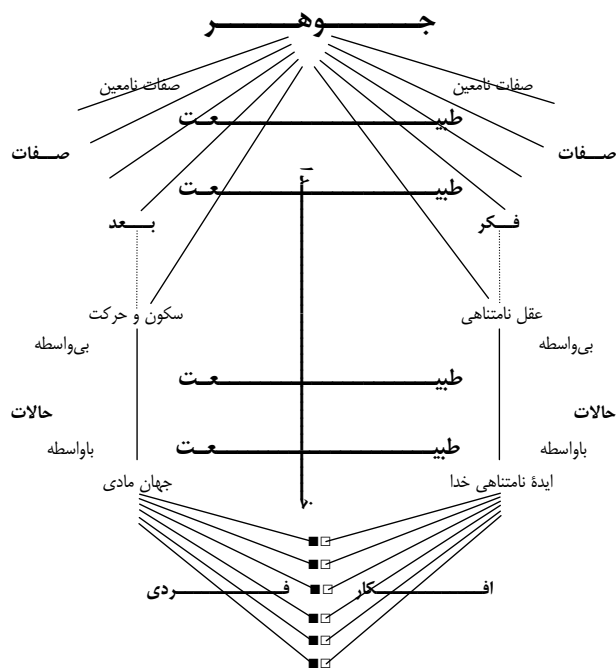
اسپینوزا در بخش نخست از خلال طرح ۳۶ قضیه، به بیان خدا و صفات و خصوصیات آن می‌پردازد و در بخش دوم بر مبنای دیدگاه خداشناسی خود، نسبت بین انسان و خدا را شرح می‌دهد. و طبیعت انسان و نفس (ذهن، لاتین: *mens*، انگلیسی: *mind*) را از این نسبت، استنتاج می‌کند.

در دیدگاه خداشناسی اسپینوزا، خدا و طبیعت و جوهر این‌همانند. خدا جوهری (*substance*) است واحد. به بیان دیگر، خدا تنها جوهر واحد است. خدا، خودبنیاد (لاتین: «*causa sui*») است و از اینرو نامتناهی، و واجد صفات نامتناهی، که دو صفت آن برای انسان قابل فهم است: «بعد» و «فکر».

«قضیه ۱، بخش دوم: فکر صفت خداست. یا خدا یک شیء متفکر است.»

«قضیه ۲، بخش دوم: بعد صفت خداست، یا خدا یک شیء دارای بعد است.»

این صفات به موازات یکدیگر و ناظر بر مفهومی واحدند. اسپینوزا شکل تعدیل‌یافته این صفات را «حالات» می‌نامد. شماری از این «حالات»، بیواسطه، نامتناهی، و لایزال هستند: «حرکت» به منزله صفت «بعد» و «عقل نامتناهی» به منزله صفت «فکر». بدین ترتیب، بنیاد «جهان مادی» (در تعدیل صفت «بعد») و «ایده نامتناهی خدا» (در تعدیل صفت «فکر») پی ریخته می‌شود.



نمایش تصویری از نظام متافیزیکی اسپینوزا

اسپینوزا همان رابطه‌ای را که بین صفت «بعد» و «فکر» خدا قائل است، میان «جسم» و «نفس» انسان برقرار می‌داند. انسان هم شیء جزئی واحد است که از دو حالت «جسم» و «نفس» ترکیب یافته است (به دیگر بیان انسان جوهر نیست، بلکه مرکب از جسم و نفس است). و نتیجه می‌گیرد که «انسان در خداست، حالی یا حالتی است که طبیعت خدا را به وجه معین و محدودی ظاهر می‌سازد.» و رابطه جسم و نفس را به مانند رابطه «بعد» و «فکر» در خدا می‌داند. نفس تصور یا صورت جسم است، نه چیزی زاید بر آن. به عبارت دیگر، جسم شیء و موضوع نفس است. و نتیجه می‌گیرد که «نفس انسان جزئی از عقل بینهایت خداست.» و این یعنی، نفس و جسم در اتحادی کاملند (همچون اتحاد عالم به معلوم و عاقل به معقول). «نفس و جسم شیء واحد است که گاهی با صفت فکر تصور شده است و گاه با صفت بعد.»

در ادامه، به اندیشه‌های اسپینوزا در باب ماهیت و مفهوم عواطف خواهیم پرداخت.